



## دانش نیک سیش نیک نش نیک

### جشن « یلدا » و پیشینه ی آن

#### آیا کریسمس همان یلدا است؟؟

##### بخش یکم

این جستار در سال 2006 نوشته و پخش گردید، با اینهمه جا دارد که همه ساله بهنگام کریسمس یکبار دیگر بازنگری شود تا ایرانیان این سخن بیاورند که **(بیست و پنجم دسامبر)** یک شاد روز بزرگ ایرانی است و **(آیین های کریسمس)** مانند آراستن درخت کاج یا سرو آزاده (که نماد ایرانی است) با رشته های زرین (به نشان خورشید) و رشته های سیمین (به نشان ماه) و گذاشتن ستاره بر فراز آن (که نشان ایزد مهر است) و سرود خواندن کنار این درخت، و پیشکش دادن به یکدیگر، و همه ی دیگر آیینهای **(کریسمس)** یکسره ایرانی هستند که از سوی کلیسای مسیح «مصادره» شده اند و هیچ پیوندی با مسیحیت ندارند! . اکنون که هُمای فرهنگ ایران می رود تا از درون خاکستر خود سر بر افرازد، شایسته است که ایرانیان اینگونه دارشهای فرهنگی خود را بشناسند و هر آنچه را که در گذر گاه تاریخ از دست داده اند باز پس گیرند، مانند، روشن کردن سپندار یا (شمع) در جشن زاد روز که یک آیین سد در سد ایرانی است. ایرانیان (سپندار) را به نشان «**آتش زندگانی**» می افروختند و در پاسداری از آن بسیار می کوشیدند، و خاموشی آن را نشان (مرگ) می دانستند، ولی اروپاییان که این آیین از ایرانیان آموختند بی آنکه رمز و راز آن، و **(جایگاه آتش)** در فرهنگ ایران بشناسند، به نشان سالهای زندگی سپندار روشن می کنند و با یک (پف) به زندگی خود پایان می دهند!! اگر کسی بیرسد چرا خاموش کردی؟! خواهند گفت: برای اینکه نشان دهم که این چند سال از زندگانی من گذشت! و اگر پرسنده بگوید: ولی شما هنوز زنده اید، پس آن یک سپنداری که نشان زندگی شما باشد چه شد؟؟ پاسخی نخواهد شنید، چرا که خاموش کننده، آیین را از جای دیگری آورده ولی رمز و رازش را نشناخته و با خود نیاورده!. شوربختانه امروزه بسیاری از ایرانیان نیز چنین می کنند بی آنکه بدانند که با خود چه می کنند!! اگر زندگی بجا باشد در آینده به این گونه جستارها نگاه خواهیم کرد. ولی امروز دو باره به کریسمس می پردازیم.

مردم استرالیا مانند برخی دیگر از مردم جهان، کریسمس را در ماه جولای دو باره به جشن می نشینند و آن را Christmas in July می نامند، از آنجا که شمار بزرگی از هم میهنان ما در استرالیا

بسر می برند بیهوده نخواهد بود اگر یکبار دیگر این نوشتار به پیشگاه هم میهنان فرهیخته ارمغان گردد.

## آیا کریسمس همان یلدا است؟؟

واژه ی « **یلدا** » که نام یکی از شاد روزهای ایرانی است، برخاسته از زبان سریانی و در چم زایش است، چنانچه هنوز هم در زبان آشوری که از خویشاوندان بسیار نزدیک زبان سریانی است به زاد روز کسی **بت یلدا** می گویند.

زبان سریانی یکی از گویش های پُر ارجی است که برآمده از شاخه خاوری زبان آرامی و برخی آنرا زبان تورات و انجیل نیز دانسته اند. این زبان در ایران از خود زبان آرامی هم نامورتر بوده است. دبیره ای که برای نوشتن زبان سریانی بکار می بردند با اندکی دگرگونی همان دبیره ی آرامی است.

پیش از تاخت و تاز اسکندر، سرزمین میانرودان بزرگترین کانون زبان سریانی بود و توانمندی بسیار برای نوشتن جُستارهای دینی و فلسفی از خود نشان داد، بگونه ای که در دوره ی ساسانی، در رده ی زبانهای دانشی بخش بزرگ از جهان جا گرفت و **(مانی)** فرزانه ی نامدار ایرانی شش کتاب خود را به این زبان نوشت.

ریشه ی زبان آشوریه و کلدانیهای ایران و سوریه و عراق و ترکیه، همان **سریانی** است، اگر چه گویش آشوریه با گویش کلدانیها اندکی دگرگون است.

کانون زبان سریانی شهر **Edessa ادسا** در باختر میانرودان (عراق کنونی) و نیمروز، یا جنوب ترکیه بوده است.

سریانی زبانان، خودشان این شهر را **اورحی Urhai** می گفتند، و همان است که در نوشتارهای عربی **(الرها)** گفته شده است. این شهر در سال 1637 بدست دولت عثمانی افتاد و عثمانیان نام **(اورفه)** را به آن دادند و در سده بیستم کشتار بزرگی از ارمنیان مسیحی در آنجا براه انداختند و برگ ننگین دیگری بر برگهای شرم آور کشتار الله پرستان در راه اله هان پنداری افزودند.

مسیحیان ایرانی که بزبان سریانی سخن می گفتند، روز بیست و پنجم دسامبر را که روز زایش عیسا بشمار می آوردند « **یلدا** » نامیدند، و ایرانیان نیز که خو نکرده اند بزبان خود سخن بگویند !! هنوز هم بی آنکه بدانند آرش این واژه چیست!! و از کجا آمده است، این جشن بزرگ ایرانی را « **یلدا!!** » می نامند.

امروز که روز رستاخیز فرهنگ ایران است، و هُمای ایران می رود تا از خاکستر خود سر بر کشد، جا دارد که این جشن بزرگ ملی را « **جشن پیروزی خورشید** » بنامیم نه « **یلدا** ».

این جشن یکی از کهنترین جشن های ایرانی است که آن را « **شب چله** » هم می گویند. چله ی بزرگ از یکمین روز دی ماه آغاز می شود و تا روز دهم بهمن ماه که جشن سده است فرا می رود.

روز هشتم دیماه « **جشن خرم روز است** » در این جشن بزرگ آیین چنین بود که پادشاه جامه ی سپید بتن می کرد و به همراه ده گلنار و کشاورزان بر روی زمین می نشست و می گفت: **من هم یکی از**

شما و همانند شما، کار جهان بر کشاورزی و آبادانی استوار است و این هر دو بدون شما نمی شود، ما به شما همان اندازه نیازمندیم که شما به ما. پس ما و شما یکی هستیم.

چله ی کوچک از روز یازدهم بهمن ماه فرا می رسد و تا روز بیستم اسفند ماه ادامه می یابد.

نخستین روز از چله ی بزرگ که خورشید به دورترین جا نسبت به زمین می رسد، زاد روز «مهر» یا «روز پیروزی خورشید» دانسته می شد.

باید بیاد داشت در زمانی که بنیاد زندگی مردمان بر کشاورزی و گله داری بنا گردیده بود، خورشید جایگاه بسیار والایی در زندگی مردمان داشته است. این مردم کشاورز و گله دار اندک به اندک به هنجار زمان پی بردند و توانستند کار و گناک خود را با گردش زمین به دور خورشید هماهنگ سازند و اندک اندک دریافتند که واپسین روز پاییز، کوتاهترین روز سال، و شب اش بلندترین شب، و آغاز چله ی بزرگ زمستان است.

از سوی دیگر همین درازترین شب سال، آغاز فراپویی خورشید و درازتر شدن روزها نیز هست، از همین رو آن را «شب زایش خورشید»، نامیدند و جشنی بزرگ برایش فراهم آوردند، بگونه ای که هنوز هم در بسیاری از شهر های ایران «یلدا» با اینهای ویژه ای گرامی داشته می شود.

ولی آیا میان «شب یلدا» و «جشن کریسمس» پیوندی هست؟؟ و آیا کریسمس همان یلدا است؟؟ آیا مسیحیان این جشن بزرگ را از ایرانیان گرفته اند؟؟

برای پیدا کردن پاسخ این پرسش بهتر است که نخست به سراغ نامه ی دینی مسیحیان که «عهد جدید» یا «انجیل» نامیده می شود برویم و کار پژوهش را از همانجا آغاز کنیم.

این نامه از هفت بخش بترتیب زیر فراهم گردیده است: بخش نخست انجیل های چهار گانه با نامهای: متی - مرقس - لوقا - و یوحنا هستند.

بخش دوم: اعمال رسولان است که به گزارش چگونگی کرد و کار شاگردان عیسا پس از فرارفتنش به آسمان می پردازد.

در سومین بخش (رساله های) پولوس و دیگر شاگردان مسیح جا داده شده اند.

بخش چهارم (مکاشفه ی یوحنا) است که خود سر شار از زبانزدها یا (اصطلاحات) مهری است که در جای خود به آنها اشاره خواهیم کرد.

در سه بخش پایانی که «اعمال رسولان- رساله ها - و مکاشفه ی یوحنا» هستند هیچ سخنی از زمان زاده شدن عیسی بمیان کشیده نمی شود.

از چهار انجیل نامبرده سه تای آنها یعنی متی و مرقس و یوحنا در باره ی زمان زاده شدن عیسی (که باید بزرگترین رخداد در جهان مسیحیت بشمار آید) یکسره خاموش اند.

**(متی)** گزارش خود را از آنجا آغاز می کند که مریم مادر عیسی به نامزدی یوسف نجار درآمد ولی پیش از اینکه با یوسف تن آمیزی کند از روح القدس پُر شده و آبستن گردید... ولی متی هیچ اشاره ای به سال و ماه و زمان این آبستنی و روز بارگزاری مریم نمی کند.

**(مرقس)** گزارش خود را از زمانی آغاز می کند که عیسی در سن سی سالگی برای گرفتن تعمید از دست یحیی تعمید دهنده به رود اردن رفته بود، مرقس نه تنها زمان زاده شدن عیسی را بها نمی دهد، بلکه آن سی سال زندگانی عیسا را هم پیش از **(تعمید)** در خور نگرش نمی داند.

**(یوحنا)** که از نزدیکترین شاگردان عیسا و بگفته ی خودش «**شاگرد محبوب خداوند**» و چهارمین انجیل نویس است؛ در سرآغاز گزارش خود می نویسد: در ابتدا کلمه بود، و کلمه نزد خدا بود، و کلمه خدا بود، و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی، و جلال او را دیدیم جلالی شایسته ی پسر یگانه ی پدر ...

ولی این «**شاگرد محبوب خداوند**» به ما نمی گوید که «**این کلمه**» در چه زمانی «**جسم گردید**» و در چه روزی زاده شد. بنا براین می ماند سومین انجیل نویس که **(لوقا)** است.

**(لوقا)** یک پزشک یونانی بود، اگرچه هرگز عیسا را ندید و آنچه را که نوشت از شنیده های خود نوشت ولی از آنجا که پزشکی دانش آموخته و پرورش یافته بود گزارشش نیز از سامان بیشتری برخوردار است، با اینهمه او نیز به روشنی سخنی از زمان زاده شدن عیسا بمیان نمی کشد، ولی در باب دوم انجیل خود نشانه هایی بدست می دهد که می توان با تکیه بر آنها با دلیری گفت که عیسی در هر زمان دیگری می توانسته زاده شده باشد بجز «**روز بیست و پنجم دسامبر**».

یکی از نشانه ها بودن شبانان در بیابان است!! می گوید: ...در آن نواحی شبانان در صحرا بسر می بردند و در شب پاسبانی گله های خویش می کردند \* ناگاه فرشته ی خداوند برایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تابید و بغایت ترسان گشتند \* فرشته ایشان را گفت مترسید زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می دهم که برای جمیع قوم خواهد بود، که امروز برای شما در شهر داود نجات دهنده ای که مسیح خداوند باشد متولد شد \* و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند شبانان با یکدیگر گفتند الان به بیت لحم برویم و این چیزی که واقع شده و خداوند آنرا به ما اعلام نموده است به بینیم ...

شایسته ی یاد آوری است که **(بیست و پنجم دسامبر)** آغاز چله ی بزرگ زمستان و هوا بسیار سرد است و شبانان هرگز گله خود را شباهنگام در بیابان نگه نمی دارند، بلکه می کوشند تا پیش از فرود خوردن خورشید به روستای خود برگردند. بنا براین همین یک نشانه بس که با دلیری بگوییم که عیسا در چنین شبی زاده نشده است، ولی اگر بپرسید پس در چه روزی زاده شده است؟؟ خواهیم گفت من نمی دانم!! همچنانکه **لوقا** و دیگر شاگردان عیسا نیز نمی دانستند!! اگر می دانستند خودشان را و ما را و پیروانشان را اینچنین دچار سرگردانی نمی کردند!!.

برپایه ی یکی دیگر از نشانه هایی که **لوقای** پزشک به ما می دهد شماره ی 2006 نیز برای سال زاده شدن عیسی یکسره نا پذیرفتنی می شود، می گوید:

« در آن ایام حکمی از آگوستس قیصر روم صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند هنگامی که کیرینیوس والی سوریه بود \* پس همه مردم هر یک به شهر خود برای نام نویسی می رفتند \* و یوسف نیز از جلیل از بلده ی ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت رفت زیرا که او از خاندان و آل داود بود تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود ثبت گردد \* و قتی که ایشان در آنجا بودن هنگام وضع او رسیده بود.»

این « اسم نویسی » که لوقا به آن اشاره می کند، همان است که ما امروز « سرشماری » می گوئیم .

از داده های تاریخ دانسته می شود که در آن زمان، امپراتوری روم بر بخشهای بزرگی از جهان فرمانروایی داشته و سود کلانی از دریافت باژ و ساو سالیانه بدست می آورده است. این دولت برای سرو سامان بخشیدن به کار باژ گیری هر چند سال یکبار، مردم را در همه ی سرزمینهای زیر فرمان شمارش می کرده است تا اندازه ی در آمد از هر شهر و روستا را بداند. در این زمان هر کسی می بایست در زادگاه خود باشد، از این رو است که یوسف نجار که به جلیل رفته بود ناگزیر دست نامزدش مریم را می گیرد و به شهر داود که همین اورشلیم باشد برمی گردد و در میانه ی راه در جایی بنام بیت لحم عیسی زاده می شود .

بگفته ی لوقا این سرشماری در زمانی انجام گرفت که: « کیرینیوس والی سوریه بود » .

ویل دورانت فرزانه ی بزرگ آمریکایی در تاریخ تمدن می نویسد: «... ما می دانیم که کورینیوس میان سالهای 6 و 12 میلادی فرماندار سوریه بوده است، یوسفوس از یک سرشماری که این شخص در یهودا انجام داد یاد می کند ولی تاریخ آن را بین سالهای 6 و 7 میلادی ذکر می کند، از این سرشماری در جای دیگر ذکری به میان نیامده است . ترتولیانوس روایت می کند که به فرمان ساتورینوس فرماندار سوریه در سال 7 - 8 قبل از میلاد یک سرشماری در یهودا انجام گرفت . اگر این سرشماری همان باشد که منظور نظر لوقا است، تولد حضرت عیسی را باید پیش از سال ششم قبل از میلاد دانست!! . در باره ی روز تولد عیسی هیچ اطلاعی در دست نداریم، کلمنس اسکندرانی ( نزدیک 200 میلادی) عقاید مختلفی را که در روزگار وی در باره ی روز تولد عیسی وجود داشته مطرح می کند و می گوید: برخی گاهشماران این روز را نوزدهم آوریل و برخی بیستم ماه مه معین می کنند، اما خود او این تاریخ را هفدهم نوامبر سال سوم قبل از میلاد می داند!! . در قرن دوم میلادی مسیحیان شرقی جشن تولد عیسی را روز ششم ژانویه برگزار می کردند. در سال 354 برخی از کلیساهای غربی از جمله کلیسای روم مراسم سالروز تولد مسیح را در روز 25 دسامبر گرفتند ، و در آن زمان آن روز را بختا روز انقلاب شتوی (زمستانی) که از آن روز به بعد طول روز رو به فزونی می نهد محاسبه کرده بودند . این روز از قبل نیز روز جشن اصلی کیش میترا یعنی روز تولد مهر شکست ناپذیر بود . کلیساهای مشرق زمین تا مدتی دست از همان تاریخ ششم ژانویه برنداشتند و همکیشان غربی شان را به آفتاب پرستی و بت پرستی متهم کردند و لی در پایان قرن چهارم روز بیست و پنج دسامبر در مشرق زمین هم پذیرفته شد . (ویل دورانت - تاریخ تمدن - پوشنه ی سوم - برگردان حمید عنایت - پرویزداریوش - علی اصغر سروش - چاپ انتشارات علمی و فرهنگی - رویه ی 675 ) .

دیدیم که ویل دورانت، فرزانه ی نامدار آمریکایی و نویسنده ی تاریخ تمدن نیز گواهی می دهد که (بیست و پنجم دسامبر) هیچ پیوندی با زاده شدن عیسا ندارد، بنا بر این جا دارد پرسیده بشود که چرا مسیحیان چنین روزی را بنام زاده شدن عیسا جشن می گیرند؟؟.



می دانیم که پیش از روی کار آمدن مسیحیت، آیین دیگری بنام «میترا ایسم» در بخشهای بزرگی از جهان کهن، بویژه در سرزمینهای پیرامون دریای مدیترانه دامن گسترانید و باورمندان به آن از سوریه تا اسکاتلند پرستشگاههایی برای «پروردگار خورشید» یا «میترا» برپا کرده بودند بگونه ای که تا امروز بیش از یک سد و سی نیایشگاه مهری از زیر خاک سر برون کشیده اند.

در آغاز سده ی نوزدهم، پس از پیدا شدن اینگونه نیایشگاهها، پژوهشهای فراخدانی در زمینه ی «میترا شناسی» در سراسر اروپا آغاز شد و نگاره هایی که از این نیایشگاهها بدست آمده بودند جای ویژه ای برای خود در جهان دانش دست و پا کردند.

لاژارد Lajarde که یک باستان شناس فرانسوی و از پیشگامان دانش «میترا شناسی» بود بیش از پنجاه سال در این زمینه کار کرد و بُنمایه های بسیاری گرد هم آورد که همه ی آنها پس از مرگش در پاریس چاپ و پخش گردیدند.

فرانتز کومون Franz Cumont بلژیکی پژوهشگر برجسته ی دیگری بود که نامی بزرگ در زمینه «میترا شناسی» از خود بر جای گذاشت. ( کومون در سال 1868 زاده شد و در سال 1947 چشم از جهان فرو بست ).

کومون از آغاز جوانی به کارنامه ی جهان باستان و به ویژه به کارنامه ی سرزمینهای خاوری گرایش بسیار داشت، چندین بار به کشورهای خاوری سفر کرد و سرانجام نَسکی ( کتابی) زیر نام «رازهای میترا» نوشت و در اروپا بچاپ رسانید.

در ایران نخستین بار شاد روان ذبیح بهروز بر نوشته های این دانشمند بلژیکی خرده گرفت و نوشت : ...در نوشته های کومون صفحه ای نیست که از عبارات «بت پرست» و «آتش پرست» و «دین بربر» و «دین شرقی» پر نشده باشد. چون اروپاییان از اینگونه کلمات در نتیجه ی تبلیغات نفرت دارند او هم در بکار بردن آنها کوتاهی نکرده است. سبک کومون در تالیفاتش سبک روحانیون متعصب است، یعنی هر جا به صرافه و منظور او نبوده راه غلو و ستایش را پیش گرفته و هر جا صرافه نداشته چیزی از تحقیر و لعنت فروگذار نکرده است. رویهمرفته این دانشمند هر چه نوشته با نظر طرفداری از کلیسا می باشد و ارزش آن ناچیز است... (برگرفته از دکتر اصلان غفاری - رویه ی 39 دیباچه قصه ی سکندر ودارا ).

سرانجام «رازهای میترا» نوشته ی «فرانتز کومون» بدستکاری احمد آجودانی به زبان پارسی سَره برگردانده شد و از سوی «انجمن پاسداری از زبان و فرهنگ ایرانی» در سال 1996 در لس آنجلس بچاپ رسید.

ولی پیش از آن شادروان ابراهیم پورداود در پوشنه یکم ثبت ها ( چاپ دانشگاه تهران سال 2536 شاهنشاهی ) زیر نام «آیین مهر در رم» گزارش فراگیری از آیین آیین را که خود از نوشته های کومون برگرفته بود فرا دست ما گذاشت.

از این گزارش دانسته می شود که چون پادشاهان ایران گرایش ویژه ای به «مهر» داشتند و سپاهیان ایرانی پیروزی خود را از او می دانستند، آیین ستایش و نیایش مهر اندک اندک دامن گسترانید و به همه ی سرزمینهایی که زیر فرمانروایی شاهنشاهان ایران بودند فرا رسید.

کیش بانان «مهر» مردمی مهر پرور بودند، برای اینکه با پرستاران (= کیش بانان) دینهای دیگر در نیفتند به هر سرزمینی که پا می گذاشتند بی آنکه به بنیادهای آیین خود آسیبی برسانند، برخی از نام های آیین خود را با نام خدایان بومی آن سرزمین سازش می دادند چنان که «ارمادس و ژوپیتز» همان «آسمان» در دین مهر است و «ژوئن» همان «سپنتا آرمئیتی- یا زمین» و «آبم ناپات» همان پهناب یا (اقیانوس) است.

در بابل که یکی از پایتختهای ایران و مانسگاه زمستانی پادشاهان ایران بود «مهر» با خدای خورشیدی آن سرزمین که شاماش Schamasch نام داشت این همان دانسته شد و به دید مردم بابل بیگانه نیامد همچنانکه «ناهد» ایرانی با «ایشتر» بابلی برابر گرفته شد.

اندک اندک این آیین از بابل به سوی آسیای کوچک دامن گسترانید و از آنجا به سرزمینهای یونانی فرا رفت و با پروردگار خورشید یونانی هلیوس Helios خویشی بهم رسانید، کوتاه سخن اینکه «مهر» به هر جایی که رسید با پروردگار بومی خورشید سازش کرد و مردم رابی هیچ فشاری به پرستش خود فراخواند. بدین ترتیب گستره ی خاک «مهر» از ایران تا فراسوی دریای سیاه و دریای یونان Egee در باختر، و از اینسو تا دره ی سند و هندوستان دامن گسترانید.

سپاهیان رومی در فرا بردن این آیین کوشش بسیار بکار بردند چرا که آنان نیز همانند ایرانیان «مهر» را پشتیبان جنگاوران می دانستند و خداوندگاریش را می ستودند.

شوربختانه عیسویان آن زمان با پی ورزیهای کوردلانه ی خود همه ی ماندمانهای این آیین را از میان برداشتند و نشانی از این همآورد نیرومند برجای نگذاشتند تا امروز بدرستی بدانیم که شیوه ی پرستش مهر و نمازها و نیایش های روزانه ی آن چگونه بوده اند، ولی از نگاره هایی که از نیایشگاههای مهری بدست آمده اند می توان تا اندازه ای به شکوه این آیین پی برد.

شک نیست که در گستره ی فراخدانی که این آیین از جایی به جایی و از سرزمینی به سرزمین دیگررفت، و برای سده های بسیار از خاستگاه خود بدور افتاد، بسیاری از ویژگیهای نخستین را از دست بداد و سیمای دگرگونه ای بخود گرفت تا آنجا که برخی از فرزندگان ایرانی مانند مهندس سیروس ابراهیم زاده، بودن چنین آیینی را در ایران کهن یکسره رد کردند و بنیادش را ایرانی ندانستند افسانه ی میترا پرستی ایرانیان - ره آورد شماره 31

در رم بجز سپاهیان و جنگاوران، بسیاری از امپراتوران و بزرگان رومی نیز از مهر پیروی کردند و گاه مانند امپراتور دسیوس Decius در سال 250 به آزار و کشتار مسیحیان پرداختند و برگهای ننگینی از خود در تاریخ روم برجای گذاشتند.

در سال 274 امپراتور اورلیان Aurelian پیروزی خود را در جنگ با زنوب Zenob شهبانوی پامیر از پرتو مهر بشمار آورد و فرمان داد که نیایشگاه بزرگی برای این خدای پیروزگر بسازند.

امپراتور دیوکلسیان Diocletian که از سال 284 تا 305 بر اریکه ی فرمانروایی نشست، کوشید تا دربار خود را همانند دربار ساسانیان کند. او نیز در گسترش آیین مهر و براندازی دین مسیح بسیار کوشا بود و در سال 303 دستور داد تا مسیحیان را یکسره از میان بردارند.

پس از او امپراتور **گالریوس Galerius** که از 306 تا 311 بر سر کار بود با توان هر چه بیشتر عیسویان را پی گرفت و درگسترش آیین مهر کوشید.

بگفته ی **رنان** فرزانه ی نامدارفرانسوی 1823-1892 اگر در پی انگیزه و رخدادی عیسویت از پیشرفت باز می ایستاد هر آینه **جهان از آن مهر** می شد .

سرانجام آن انگیزه رخ نشان داد و با روی کار آمدن **کنستانتین** در سال 324 پویش تاریخ دگرگون شد. در نبردی که بر سر کرسی امپراتوری میان او و **لیسیلیوس Licilius** درگرفت، **کنستانتین** مسیحی بر **لیسیلیوس** مهری پیروز شد، بگفته ی برخی از گزارشگران، خورشید از چلیپا شکست خورد!! :

مهر بپوشید رو، ریخت ز مُغ آبرو ترسا چون شب پره دیده ی بینا گرفت

لاف زد و هرزه گفت، مهر خدایی نهفت زبان گستاخ چون زنگ کلیسا گرفت

**کنستانتین** با هوشمندی پی برده بود که کشتار مسیحیان نه تنها برای کشورش سودی ندارد بلکه زیان های بزرگ نیز به همراه دارد، چرا نباید از این آیین که با همه ی کشتارها و ستمگریها روز بروز بر شمار پیروانش افزوده می گردد بسود روم در جنگ با ایرانیان بهره گرفت؟؟.. همین اندیشه، پویش تاریخ را دگرگون کرد.

ویل دورانت می نویسد: «آیا این کار یک تغییر مذهب صادقانه، یک عمل ناشی از اعتقاد مذهبی بود یا یک مانور خردمندانه ی سیاسی؟؟ فرض اخیر احتمالش بیشتر است. هِلنا مادر وی وقتی کنستانتینوس طلاقش داد، به مسیحیت گرویده بود. بیگمان وی پسر را با منافع و مزایای مسیحیت آشنا کرده بود، و بیشک خود او نیز تحت تاثیر پیروزیهای پی در پی قرار گرفته بود که در زیر لوا و صلیب مسیح نصیب ارتشش شده بود. ولی فقط یک نفر شکاک می توانست از احساسات مذهبی بشر چنین ماهرانه بهره برداری کند .... یک مسیحی مومن و معتقد در وهله ی نخست مسیحی و در وهله ی بعد دولتمرد است، در مورد کنستانتین این امر برعکس بود، مسیحیت برای او وسیله بود نه هدف.»  
ویل دورانت - تاریخ تمدن - پوشته سوم رویه 765

**کنستانتین** در نبرد با هموردان پیروز گردید و رومیان را به پیروی از **دین مسیح** وا داشت، در زمان فرمانروای او **چلیپا** بجای درفش در میدانهای نبرد بکار گرفته شد و پیروزی در پی پیروزی برای روم در پی آورد.

در پی این پیروزیها، پیروان عیسی دلیر گشته و کوشیدند تا مهر و نیایشگاهها و کیش بانانش را از میان بردارند، چنانکه **مامر Mamer** پیشوای بزرگ مسیحیان که در سال 474 درگذشت، نوشته است که در زمان فرمانروایی کنستانتین کسی را یارای آن نبود که به خورشید و دیگر روشنان آسمان نگاهی بیندازد.

مهرپرستان در تمام سالهای فرمانروایی کنستانتین گرفتار تاخت و تاز سپاهیان او و کینه توزیهای عیسویان بودند تا آنکه در سال 361 ترسای نوبت به **فلاویوس کلاودیوس یولیانیوس Julianus** برادر زاده ی **کنستانتین** رسید.



**کنستانتین** پیش از مرگ خود همان کاری را کرد که پیش از او **فریدون** در شاهنامه کرده بود، بدین ترتیب که از روی اُمیدی خوشباورانه فرمانروایی امپراتوری فراخدانی را که بدست آورده بود میان فرزندان خود بخش کرد، فرانسه و ایتالیا و انگلستان را به پسر بزرگش **کنستانتین دوم** داد - آسیای کوچک و سوریه و مصر را به پسر دومش **کنستانتینوس** واگذار نمود - باختر آفریقا - ایلوریکوم و تراکیا را به پسر کوچکترش **کنستانس** بخشید، ارمنستان و مکادونیه و یونان را به دو برادرزاده اش **گالوس** و **یولیانوس** داد.

نخستین امپراتور مسیحی همه ی زندگانی خود را در راه گسترش امپراتوری روم و یک دست کردن باور مردمانش کرده بود، ولی مرگ او در سال 337 همه ی دستاوردهایش را در گذرگاه باد گذاشت .

کشتاری بزرگ در راستای بدست آوردن تاج و تخت پادشاهی آغاز گردید، همه پسران امپراتور بجز دو برادر زاده اش کشته شدند، **گالوس** بیمار بود و نوید مرگی زود رس را می داد و **یولیانوس** پنجساله بود، **کنستانتینوس** که رهبری کشتار خاندان شاهی را بدست گرفته بود این کودک پنج ساله را سزاوار کشته شدن ندانست. او را به نیکومدیا فرستادند تا بدست اسقف **ئوسیبوس** تربیت مسیحی پیدا کند، ولی او دلباخته ی **هومر** و **هزیود** گردید و سپس با فلسفه آشنا شد، هنگامی که براریکه ی پادشاهی نشست به یکی از دوستانش نوشت: « اگر کسی ترا مجاب کرده است که برای نوع بشر چیزی سودمند تر از تحصیل بی وقفه ی فلسفه وجود دارد بدان که فریب خورده ای است که می خواهد ترا فریب دهد. »  
ویل دورانت عصر ایمان بخش یکم رویه ی 22

**یولیانوس** وارون عمویش **کنستانتین**، مسیحیت را آیینی خرد ستیز می دانست، از اینرو بدور از چشم همگان به **آیین میتراپی** درآمد . هنگامی که شنید که مسیحیان نیایشگاههای پیروان آینهای دیگر را ویران و دارایی آنها را میان خواجه سرایان و درباریان بخش می کنند از فشار اندوه گریست.

ویل دورانت می نویسد : « ... آن مشرکان پاکیزه را که وارث یک فرهنگ هزار ساله بودند، با خداشناسان خشک و سرسختی که در نیکوندیا احاطه اش کرده بودند ، یا با آن دولتمردان پارسا که کشتن پدر و برادرانش و بسیاری دیگر را واجب دانسته بودند سنجید دریافت که سبعتر از مسیحیان هیچ درنده ای نمی توان یافت ». ویل دورانت- عصر ایمان بخش یکم رویه ی 17

او اگر چه زیر دست اسقف ها تربیت یافت و تعمید گرفت، ولی از کودکی دلش با **خورشید** بود، و خود را **برانگیخته ی خورشید** و **پسر مینوی** او می دانست، از این رو هنگامی که بر اریکه ی امپراتوری نشست، دستور داد تا نیایشگاههای پیشین را بازسازی کنند، خود نیز نیایشگاهی بزرگ در کاخ امپراتوری برپا نمود.

در نوشتاری بسیار شیوا زیر نام « **بر ضد جلیلیان** » نوشت: انجیل ها ناقص یکدیگرند، و تنها نکات مشترکشان سخنان باور نکردنی است .. ویل دورانت - همان - رویه ی 22

در دوران فرمانروایی او مهر پرستان دوباره جان گرفتند و یکی از بزرگترین پیشوایان عیسوی را که می خواست بر روی ویرانه های یکی از نیایشگاههای مهری کلیسایی بنا کند گرفته و بزندان افکندند و در روز بیست و چهارم دسامبر (درست یک روز پیش از جشن سالیانه ی خورشید) او را به زشتترین چهره کشتند .

**یولیانوس** خود را برخوردار از پشتیبانیهای بیدریغ «**خورشید**» می پنداشت، همین باور به او دلیری بخشید تا بسوی ایران لشکر براند.

«بزرگترین آرزویش این بود که با اسکندر و تراژان هم چشمی کرده و پرچم روم را در پایتخت ایران بر افرازد و خطر پارس را برای همیشه از میان بردارد، شاپور دوم پادشاه ساسانی با چند مانور جنگی حساب شده عقب نشست و او را بدنبال خود به درون مرزهای ایران کشاند، ولی تمام کشتزارهای مسیر حرکت او را نابود کرد و چاهها و چشمه ها را کور و ویران ساخت. در بیابانهای پیرامون پایتخت (تیسفون) اسواران جنگی ایران ضد حمله ی خود را آغاز کرد و در کشاکش نبرد سهمگینی که پدید آمده بود نیزه ای تهیگاه امپراتور را درید و او را از پای درآورد، جانشین وی در همان جا با شاپور از در سازش در آمد و سرزمینهای از دست رفته به ایران بازگردانده شدند.. ویل دورانت همانجا رویه ی 27.

پس از سپری شدن روزگار کوتاه **یولیانوس** مهر پرستان دوباره بی پشتیبان ماندند و در سال 371 شمار بزرگی از آنان جان خود را از دست دادند. نیایشگاههایشان یکسره تاراج و به آتش سپرده شد چنانکه هنوز هم نیایشگاههایی که از زیر خاک بیرون کشیده می شوند نشان از سوختن و ویران شدن دارند.

«**میترا ایسم**» بیش از سیصد سال در سراسر امپراتوری روم دوام آورد و بسیاری از بنیاد هایش مانند: **آسیب گردان (= فدیة) - باورداشت به رستاخیز مردگان - دوزخ و برزخ و بهشت - روزداوری و بسیاری آیینهای دیگرش را به کلیسا سپرد.** در بخش دوم این نوشتار به اینگونه آینها نگاهی خواهیم انداخت.

پاینده ایران – هومر ابرامیان